

Instagram

فصل نامه فلسفے



soghrat

شماره ۱. پاییز ۹۴



♥ 93,305 likes

soghrat (من حدود ۴۰۰ سال قبل از میلاد)

Add a comment

تنظیم و گردآوری: کلاس سوم علوم انسانی





به نام آن که فلسفه وجودش از فهم خلق خارج است.

فهرست مطالب

۲.....	مقدمه
۳.....	سقراط و سوفسطایی
۴.....	زمینه ی محاکمه
۵.....	محاکمه
۹.....	رد پیشنهاد فرار
۱۰.....	دادگاه سقراط
۱۵.....	سقراط و احیای تفکر اصیل
۱۶.....	روش سقراطی و شیوه زندگی امروزی
۱۸.....	بررسی شباهت های روش سقراط در تعلیم با روش انبیا
۲۰.....	کاربرد نظریات و خطابه های ارسطو در جامعه ی امروزی
۲۴.....	برخی از مغالطه های رایج در فلسفه
۲۷.....	جدول
۲۸.....	سخن آخر



مقدمه

فلسفه چیست؟ این اولین سوالیست که با شنیدن کلمه فلسفه به ذهن بسیاری از ما میرسد. قبل از پرداختن به جواب این سوال بد نیست نگاهی به تاریخچه این کلمه می اندازیم.

کلمه فلسفه ریشه ای یونانی دارد که با کلمه فیلسوفیا یاد میشود و به معنای دوستداری دانایی است. این کلمه بعدها به زبان عربی و سپس به زبان فارسی راه پیدا کرد و این روزها کلمه فلسفه به معنای دانش یاد میشود. نخستین آثاری که جنبه ی فلسفی داشتند در بخشی از یونان باستان که ایونیا (غرب آسیای صغیر) نامیده میشده است به وجود آمده است. و پس از آن یونان مهد تفکر فلسفی است. مورخان فلسفه معتقدند کلمه فیلسوفوس (دوستدار دانایی) اولین بار توسط فیثاغورث و بعدها نیز سقراط خود را فیلسوفوس نامید.

بدانیم: کلمه سفسطه که در زبان عربی وجود دارد و به معنای مغالطه است از کلمه سوفیست در زبان یونانی گرفته شده بود که به معنای دانشمند بوده است و این واژه قبل از سقراط به کار برده میشده است. آنان در استدلال های خود مغالطه میکردند یعنی حق را باطل و باطل را حق نشان میدادند.

مثال: تو پستاندار هستی، گوسفند پستاندار است پس تو گوسفند هستی!!!

فلسفه به مسایلی همچون هستی و اصل وجود میپردازد که در زبان فلسفه با واژه مابعدالطبیعه یاد میشود. فلسفه به چراهای ما پاسخی عقلانی میدهد. به این معنا که وقتی ما با چراهای حوادث روبه رو میشویم به تبیین عقلانی آن واقعه میپردازیم. فلسفه هر چیزی را از نظر وجود بررسی میکند و به فهم حقیقت آن ها در هر علمی میپردازد.

به قلم ریحانه برجیان



سقراط و سوفسطایه

سوفسطاییان عمدتاً به مسائل مربوط به اخلاق، حقوق، دین و همچنین هنر می‌پرداختند. مطالعات و بررسی‌های آنها نه تنها از موضوع، بلکه از روش تفریبی‌شان متمایز بود. اگر ویژگی نخستین فعالیت سوفسطاییان را تغییر علایق فلسفی از طبیعت به فرهنگ انسانی، یعنی انسانی‌کردن فلسفه بدانیم، ویژگی دوم را باید تغییر از باورهای کلی به سمت مشاهدات جزئی‌تر یعنی تفصیلی‌کردن فلسفه دانست. سومین ویژگی فعالیت آنها نسبی‌گرایی‌شان است؛ از آنجایی که مطالعات آنها شامل دستاوردهای انسانی نیز می‌شد، نمی‌توانستند متوجه این حقیقت شوند که این دستاوردها نسبی و وابسته به بسیاری از عوامل هستند. سقراط یکی از دانشمندان وفلاسفه دوران یونان باستان است که به گفته برخی از فلاسفه اسلامی حتی می‌توان وی را پیامبر نامید. او یک سوفسطایی بود ولی نه به طوری که بدترین نقادان درباره آن میگویند. اما آنقدر هم که از نظر طرفدارانش به حق شمرده می‌شود، نیست.

وی در دوران جوانی به علمی که به عنوان علم طبیعت شناخته میشد روی آورد. او می‌خواست براند ماده چرا به وجود آمده، چگونه از بین می‌رود و به چه علتی هست.

روشی که سقراط در باب موضوعات درپیش میگرفت، "پرسش و پاسخ" بود. سقراط همانند به اصطلاح سوفسطایی‌ها به عقل‌گرایی و فرد اندیشی سره پنجم پیش از میلاد سفت علاقمند و با آن‌ها سهیم بود. سقراط در جوانی به مطالعات طبیعی و تبیین عقلانی به جای تبیین دینی-خرافی رفتارهای جهان علاقمند بود. آنتیان معاصر سقراط، وی را به عنوان اعضای حلقه‌های سوفسطایی و به جرم بدعت در الهیات و اغوای جوانان به اعدام محکوم کردند و با خوراندن جام شوکران به جهان دیگرش فرستادند.



زمینه ی محاکمه

هرچند پیش از سقراط نیز فیلسوفان و متفکران بزرگی چون فیثاغورس، هراکلیتوس و پارمنیدس وجود داشته‌اند؛ اما اندیشه آنان بیش‌تر برون‌نگرانه و متوجه اشیاء طبیعی بود. سقراط اما مبلغ تعریف کلیات، وارد کردن اخلاق به فلسفه و توجه به خویشتن انسان بود.

سقراط جوانان شهر را دور خود جمع می‌کرد و آنان را به تفکر درباره سنان و کلماتشان ترغیب می‌کرد. او همشهریان آتنی‌اش را تشویق می‌کرد تا خدایانشان، ارزش‌هایشان و خودشان را مورد پرسش و ارزیابی قرار دهند. تا می‌دید که مردم به سهولت راجع به عدالت گفتگو می‌کنند، وی به آرامی می‌پرسید که آن چیست؟ این شرافت، فضیلت، اخلاق و وطن‌دوستی که از آن سنان می‌گویید، چیست؟

اگر فضیلت با خردمندی و دانش معنا می‌شد، آن‌گاه مردمان می‌توانستند نتایج بلندمدت اعمالشان را پیش‌بینی کنند؛ و امیال و خواهش‌های خود را تحت نظم در بیاورند. هرچند در انسان مطلع نیز شهوات وجود دارند، ولی او بهتر از جهال می‌تواند بر خود مسلط باشد. نیز در اجتماعی که بر پایه عقل و دانش باشد، نفع هر شخص در متابعت از قوانین خواهد بود. ولی اگر خود حکومت پوچ و بی‌نظم باشد، و مقصود از آن خدمت و مساعدت به مردم نباشد، و بدون هدایت و راهنمایی مردم فرمانروایی صورت بگیرد، آیا می‌توان امید داشت که در چنین حکومتی اشخاص از قوانین پیروی نمایند و منافع خاص خود را تابع خیر کلی عموم بدانند؟

سقراط می‌خواست مردان باکفایت را به قدرت برساند. از جوانان آتنی می‌پرسید: «اگر من بخواهم کفشی را تعمیر کنم، چه کسی را باید به این کار بگمارم؟» و پاسخ می‌شنید که «کفّاش را ای سقراط.» وی درودگران و مسگران و دیگران را نیز نام می‌برد، و سرانجام سوالی از این قبیل می‌پرسید که: «کشتی دولت را چه کسی باید تعمیر کند؟»

در سال ۳۹۹ پیش از میلاد، سقراط به فاسد کردن جوانان متهم شد. اتهام دیگر او بی‌اعتقادی به خدایان بود. سقراط را به دادگاه فراخواندند. دادستان‌های محکمه آئیتوس و ملتون مشهور، و لیکون گمنام بودند؛ که مجازات مرگ را برای سقراط خواستار شدند.

محاكمه

بخش اول

سقراط نخست آیتوس و ملتوس را به زبان آوری متهم می کند و این اتهام را که بر خود وی بسته بودند، رد می کند. او می گوید که فقط در بیان حقیقت زبان آور است؛ اگر به عادت مألوف خود سخن بگوید و نه به صورت «خطابه مدوئی که به صنایع و لطایف مزین باشد» نباید براو خشم بگیرند. وی بیش از هفتاد سال دارد و تاکنون در محکمه ای حضور نیافته است، و بنابراین اگر طرز بیانش خلاف رسم محاکم است، باید او را معذور بدانند.

آن گاه می گوید که علاوه بر مدعیان رسمی، گروه بزرگی مدعی غیررسمی نیز دارد، که از زمانی که قضات کودکانی بیش نبوده اند، همه جا از «سقراط، که مردی است دانا و درباره آسمان های زیرین می اندیشد، و در زمین زیرین کاوش می کند و بد را خوب جلوه می دهد» سخن گفته اند. این اتهام دیرینه از جانب افکار عمومی، از اتهامات رسمی خطرناک تر است، خاصه آن که او نمی داند وارد کنندگان این اتهامات چه کسانی هستند.

سقراط در پاسخ این دشمنی های دیرینه می گوید که وی مردی عالم نیست. سقراط می گوید که یک بار از معبد دلفی درباره داناترین افراد پرسیده اند و پاسخ آمده که از سقراط داناتر نیست. سقراط خود از این بابت مبهور و متحیر است؛ زیرا او می داند که دانشی ندارد؛ و خدا نیز ممکن نیست دروغ بگوید. بدین سبب سقراط به نزد کسانی می رود که به دانایی معروف بوده اند. نخست به نزد سیاستمداری می رود که «برخی او را دانا می شمردند، و خود او باز خود را داناتر می دانست.» اما به زودی در می یابد که او دانا نیست. سپس به سراغ شاعران می رود و از آن ها می خواهد قطعاتی از آثار خودشان را برای او توضیح دهند؛ ولی شاعران از عهده این کار بر نمی آیند. «آن گاه دانستم که شعر سرودن شاعران از فرط دانایی نیست، بلکه بر اثر نوعی نبوغ و الهام است.» سپس به نزد صنعتگران می رود، ولی اینان را نیز به همان اندازه مأیوس کننده می یابد.



سقراط می‌گوید که در این جریان دشمنان فراوانی برای خود تراشیده‌است. سرانجام به این نتیجه می‌رسد که «فقط خدا داناست». با این حساب چرا خدا سقراط را داناترین آدمیان دانسته‌است؟ سقراط این‌گونه پاسخ می‌دهد که منظور خدا شخص سقراط نیست، بلکه خدا نام سقراط را از باب مثال به کار برده‌است؛ مانند اینکه بگوید «کسی داناست که مانند سقراط بداند که دانایی‌اش هیچ ارزشی ندارد». کار رسوا کردن کسانی که وانمود می‌کنند دانایند و بدین وسیله مردم را فریب می‌دهند، تمام وقت سقراط را گرفته‌است؛ و او را فقیر و بی‌چیز ساخته‌است؛ اما سقراط وظیفه خود می‌داند که درستی گفته خدا را به مردم اثبات کند. جوانان خوش دارند به سخنان او که حقیقت را آشکار می‌کند، گوش فرادهند؛ و آن‌گاه خود این جوانان به این کار می‌پردازند؛ و بدین ترتیب بر شماره دشمنان او می‌افزایند «زیرا که مردم خوش ندارند قبول کنند که ادعای دانایی‌شان مورد تفتیش قرار بگیرد».

سقراط سپس به مدعی خود ملتوس می‌پردازد، و از او می‌پرسد آن‌ها که جوانان را اصلاح می‌کنند چه کسانی هستند. ملتوس نخست قضایات را نام می‌برد، سپس قدم به قدم ناچار می‌شود که بگوید همه مردم آتن، جوانان را اصلاح می‌کنند به جز سقراط! در اینجا سقراط به مناسبت چنین بخت نیکویی که نصیب شهر آتن شده، به آتنیان تبریک می‌گوید. آن‌گاه می‌گوید که زیستن در میان مردم صالح، بهتر است از زیستن در میان مردم فاسد، بنابراین نمی‌توان گفت که سقراط چنان سفیه‌است که به علم و عمد به فاسد کردن هم‌شهریان خود بکوشد؛ و اگر سهواً چنین می‌کند در آن صورت ملتوس باید او را هدایت کند، نه محاکمه.

بخش دوم

مابقی دفاع شالوده‌ای کاملاً دینی دارد. سقراط تعلیم فلسفه را وظیفه‌ای دینی می‌داند که خدا به او محول کرده، چنانچه ترک این وظیفه همچون ترک وظیفه سربازی، ننگین خواهد بود. اگر سقراط را بدین شرط حیات بخشند که دیگر به اندیشه نپردازد، در پاسخ خواهد گفت: «ای مردم آتن، من شما را حرمت می‌گذارم



و دوست می‌دارم؛ ولی اطاعت خدا را بر اطاعت شما ترجیح می‌دهم؛ و تا هنگامی که جان و توان دارم از فلسفه و تعلیم آن دست نخواهم کشید... زیرا بدانید که این امر خداست و به عقیده من تاکنون هیچ امری که از خدمت من به خدا بزرگتر باشد؛ در شهر روی نداده است.»

سقراط انکار نمی‌کند که قضات می‌توانند او را بکشند، یا تبعید کنند، یا از حقوق اجتماعی محروم سازند. اما وقتی آن‌ها چنین می‌پندارند و دیگرانی نیز چنین می‌پندارند که آسیب بزرگی به سقراط رسیده است؛ او با آن‌ها موافق نیست زیرا زبانی که این کار در روح و جان آن‌ها می‌گذارد، از بدی آسیب آن‌ها به سقراط بزرگتر است.

سقراط سپس می‌گوید که در عالم سیاست هیچ مرد درستکاری نمی‌تواند مدت مدیدی پایدار بماند. وی دو مورد را ذکر می‌کند که در آن‌ها چاره‌ای جز دخالت در سیاست نداشته است: مسئله دموکراسی در آتن و مخالفت با سی‌تن جبار.

در آخر سقراط خاطر نشان می‌کند که در میان حاضران، بسیاری از شاگردان سابق او و پدران و برادران آن‌ها وجود دارند؛ اما در ادعای نامه حتی یکی از اینان به عنوان شاهد معرفی نشده است.

سقراط از پیروی از رسم متداول حاضر کردن کودکان گریان خود در دادگاه، برای رقت آوردن قلوب قضات خودداری می‌کند؛ و می‌گوید که چنین صحنه‌هایی متهم و دادگاه را به یک اندازه مضحک می‌کند. او وظیفه خود می‌داند که قضات را مجاب کند، نه اینکه آن‌ها را بر سر رحم آورد.

پس از صدور حکم مرگ با نوشیدن شوکران و رد شدن پیشنهاد سی‌مین جرمه، سقراط خطاب به نهایی‌اش را ایراد می‌کند.



خطابه

یس از قطعی شدن حکم، سقراط برای قضاات پیش گویی می کند که به زودی به مجازاتی بسیار سخت تر از آنچه بر او روا داشته اند، گرفتار خواهند شد.

به نظر سقراط «اگر می اندیشید که با کشتن من می توانید کسی را از نکوهش زندگی زیان آورتان بازدارید، سخت در اشتباهید. این راه فرار، راهی نیست که هکن یا آبرومندانه باشد. آسان ترین و شریف ترین راه، از پای درآوردن دیگران نیست؛ بلکه بهتر ساختن خویش است.»

در ادامه او می گوید: «از میان ما آنان که مرگ را بد می پندارند، در اشتباهند؛ زیرا که مرگ یا خوابی است بی رویا، یا رفتن روح است به دنیای دیگر. و آیا انسان در ازای هم صحبتی اورفئوس و موسی و عزیزود و هومر، از چه چیزی حاضر نیست دست بشوید؟ نه، اگر این راست باشد، یس بگذارید من پیرم و باز هم پیرم.» سقراط می گوید که در دنیای دیگر با کسانی هم نشین خواهد شد که شربت شهادت نوشیده اند؛ و بالاتر از همه اینکه جستجوی خود را در طلب دانش در آن دنیا ادامه خواهد داد. و در انتها سقراط می گوید: «زمان رحلت فرارسیده است و ما هر یک به راه خود می رویم؛ من به راه مرگ و شما به راه زندگی. کدامیک بهتر است، فقط خدا می داند.»



رحیبت نهاد فرار

طبق آنچه در رساله کریتو آمده است، پس از پایان دادگاه و صدور حکم، سقراط به زندان برده می شود.

گروهی از شاگردان وی راه فرار از طریق رشوه دادن به نگهبانان را به او پیشنهاد کردند.

سقراط در پاسخ می گوید که به موجب قانون محکوم گشته است، و خطاست که برای گریز از مجازات دست به کاری خلاف قانون بزند. سپس او چنین می انگارد که با قوانین آتن مشغول مکالمه است؛ و در این مکالمه

قوانین می گویند که سقراط نسبت به قوانین همان هقی را دارد که پسر به پدر و برده به صاحب خود

مدیون است. این گفتگو چنین پایان می یابد: «پس ای سقراط، از ما که تو را پرورانده ایم بشنوزندگی و

فرزندانت را بر عدالت مقدم بدان، بلکه نخست عدالت را در نظر داشته باش، تا کردارت در برابر بزرگان

جهان یابین صواب باشد. زیرا اگر چنان کنی که کریتو می گوید، نه خود را قرین سعادت یا قدس یا عدالت

جهانی یا سعادت ابدی ساخته ای و نه کسانت را. تو اکنون بی گناه می روی، در حالی می روی که بد

نکرده ای بلکه با توبه کرده اند... تو قربانی قوانین نیستی، بلکه قربانی مردمی؛ اما اگر پاسخ بدی را با بدی

بدمی، و درازای آسیب، آسیب برسانی، و بدین طریق عهد و پیمانی را که با ما بسته ای بشکنی، و بر

کسانی که کهتر از همه سزاوارستم هستند، یعنی خودت و دوستان و کشورت و ما، ستم رواداری، آنگاه

تا زنده ای ما بر تو خشم خواهیم گرفت، و برادران ما، یعنی قوانین عالم دیگر، نیز تو را دشمن خواهند

داشت؛ زیرا خواهند دانست که تو در راه از میان بردن ما از هیچ کاری فروگذار نکرده ای.»

گردآورنده: زکیه بهرامی



دادگاه سقراط

نام دادگاه: هلیاست

بزرگترین دادگاه یونان باستان که با شکل گیری سوفسطائیان تشکیل شد. اکثر قاضیان و روسای آن از همان سوفسطائیان بودند که به راحتی می توانستند مغالطه کنند.

حکم این دادگاه به گونه ای صادر می شد که سوفسطائیان هر نظرشان بود. دادگاهی نبود که بر پایه عدالت و حق باشد و در همین دادگاه سقراط بیان می کند که من می دانم حق با من است و شما هم می دانید ولی چون خلاف نظر شماست مرا محکوم می کنید؛ از این سخن مشخص می شود که در این دادگاه نتیجه از قبل مشخص بوده است.

متهم کنندگان: ملتوس، آئیتوس و لیکون

ملتوس: شاعر، مردی گمنام و بی اهمیت بود. هوادار شاعران در دادگاه، نماینده متهم کنندگان در دادگاه

آئیتوس: دباغی توان گر و صاحب نفوذ و دشمن سنت گیر هرگونه اندیشه نو، هوادار پیشه وران و منتقدان

لیکون: خطیب، نماینده مردان سیاسی و روشن فکران



گفت و گو سقراط با ملتوس

فردی مثل سقراط همیشه خواب راحت را از دیدگان فضل فروشان و جاه طلبان ربوده بود. علاقه جوانان به راه و روش و افکار او سبب می شد که حسادت بسیاری از آنان که مدعی تعلیم و تربیت بودند برانگیخته شود. رویارویی او با ادعاهای سوفسطائیان موجب رسوایی و کسادی بازار آنها می شد و این ها همه باعث شده که توطئه ای علیه او طراحی شود و از سوی سه نفر از منتقدان آتن ادعای علیه او تنظیم گردد و او برای محاکمه و کیفر به دادگاه فراخوانده شود. سرانجام روز موعود فرارسید. مردم، شاگردان و دوستان سقراط در دادگاه بزرگ «هلیاست» در آتن گرد آمدند. هیئت داوران در جای خود مستقر شد؛ سقراط در جایگاه متهم نشست و رئیس دادگاه رسمیت جلسه را اعلام کرد و از متهم کنندگان خواست تا متن ادعای علیه او را قرائت کنند

و دلایل خود را هم ارائه دهند.

ملتوس به نمایندگی از سوی متهم کنندگان، از جای برخاست و با این جملات سکوت بهت آمیز دادگاه را شکست:

« من، ملتوس، به قید سوگند، سقراط را متهم می کنم. جرم سقراط این است که خدایانی را که همه به آنها اعتقاد دارند، انکار می کند و از خدایی جدید سخن می گوید؛ با افکار خود، جوانان را گمراه می سازد و آنها را از دین و آیین پدران شان برمی گرداند. آیا کیفر این جنایات جز مرگ چیز دیگری است؟ »؛ آنگاه در ادامه، برای دفاع از ادعای علیه خود سخنان دیگری نیز اظهار کرد. پس از صحبت او، دادگاه از سقراط دعوت کرد تا به دفاع از خود بپردازد.



سخن رود درو

سقراط: اکنون باید در برابر ملتوس که خود را مردی پاک دامن و وطن پرست می شمارد و همچنین در برابر بقیه متهم کنندگان از خود دفاع کنم. آنها ادعا کردند که من جوانان را گمراه می کنم و به خدایانی که مردم می پرستند اعتقاد ندارم. خوب ملتوس! بهتر است پیش تر بیایی و به پرسش هایی که می کنم پاسخ دهی. بار دیگر تماشاگران هیاهوی ملایمی به راه انداختند، ملتوس به جمعیت نگاهی افکند و به ناچار قدمی به جلو گذاشت و در برابر سقراط ایستاد. سقراط از او پرسید: آیا تو معتقدی تربیت جوانان از هر کاری مهم تر است؟

ملتوس: آری

سقراط: آن که جوانان را تربیت می کند چه کسی است؟ لابد پاسخ این سؤال را می دانی، زیرا به این مسئله دلبستگی زیادی نشان می دهی و خوشحال هستی که گمراه کننده جوانان را که از نظر تو من هستم، پیدا کرده ای، و برای همین هم مرا به دادگاه خوانده ای تا متهم کنی؛ پس نام کسی را که تربیت جوانان باید به او واگذار شود برای ما بازگو کن. ملتوس! چرا ساکت شده ای و پاسخ نمی دهی؟ این خاموشی، شرم آور نیست؟ آیا دلیلش این نیست که تو هرگز به تربیت جوانان اعتنایی نداشته ای؟

ملتوس ناچار پاسخ داد: قانون.

سقراط: این پاسخ سؤال من نیست. می پرسم: چه کسی که البته باید قوانین را هم خوب بشناسد می تواند جوانان را تربیت کند؟

ملتوس: داورانی که در این دادگاه گردآمده اند.

سقراط: همه این داوران یا چند تن از آنها؟

ملتوس: همه آنها.

سقراط: چه خوب! پس شهری داریم پر از مربیان کارآموده که همه در اندیشه پیشرفت ما هستند! در باره تماشاچیان چه می گویی؟ اینها هم می توانند از عهده تربیت جوانان برآیند؟



ملتوس: آری! اینها هم می توانند.

سقراط: در باره اعضای انجمن شهر و اعضای انجمن ملی جوانان نظرت چیست؟

ملتوس: آنها هم در تربیت جوانان می کوشند.

سقراط: پس پیداست که همه آتنیان، جز من، جوانان شهر را نیک و شریف بار می آورند و فقط من در تباهی

آنها می کوشم، این طور نیست؟

ملتوس: آری! همین است.

سقراط: معلوم می شود که به بدبختی بزرگی گرفتارم. اکنون به من بگو نظرت در باره اسب چیست؟ آیا به

نظر تو همگان می توانند اسب را خوب تربیت کنند؟

ملتوس: البته نه، تنها آنهايي موفق می شوند که در مهتری کار آزموده اند.

سقراط: پس به اینجا می رسم که تربیت یک جوان یا بهتر بگوییم یک انسان از تربیت اسب آسانتر است؛

زیرا تربیت انسان از عهده همه بر می آید جز یک نفر، ولی تربیت اسب این گونه نیست. آیا نظر تو همین

است؟ ملتوس چرا باز ساکت شدی؟ ولی ملتوس! تو با پاسخ هایت روشن کردی که هرگز به مسئله تربیت

جوانان پرداخته ای و در آن هیچ بصیرتی نداری و مرا برای موضوعی به دادگاه کشانیده ای که خود به کلی

از آن بی خبر هستی!

اعتقاد به خدا

سقراط اندکی مکث کرد و سپس ادامه داد: اکنون ملتوس! سؤال دیگری از تو می پرسم. آیا تو معتقدی که من

خداپرست نیستم؟

ملتوس که از بن بست قبلی نجات یافته بود، بی درنگ فریاد برآورد: بلی! تو منکر خدایان هستی.

سقراط: چه می گویی ملتوس؟ منظورت این است که من خورشید و ماه را به خدایی نمی پذیرم؟

ملتوس: نه! آتنیان بدانید که سقراط خورشید را سنگ می داند و ماه را کره ای خاکی.

سقراط: این افترا بر من وارد نیست و هیچ کس آن را از تو نمی پذیرد. از تو می پرسم: آیا ممکن است کسی



وجود امور انسانی را بپذیرد، ولی منکر وجود انسان باشد؟ آتئیان! به این جوان بگوئید پاسخ مرا بدهد، نه اینکه با فریاد و هیاهو حرف مرا قطع کند. می پرسم: آیا ممکن است کسی وجود اسب را انکار کند، ولی وجود زین و لگام و دهنه و سایر امور مربوط به اسب را بپذیرد؟ نه فرزندم! چنین کسی پیدا نمی شود چون تو خاموش هستی، من به جای تو پاسخ می دهم خوب اکنون پاسخ این سؤالم را بگو، آیا کسی پیدا می شود که علم و قدرت و عدالت فوق بشری را قبول داشته باشد، ولی وجود خداوند را منکر شود؟ ملتوس: نه! چنان کسی پیدا نمی شود.

سقراط: سپاسگزارم که پاسخ دادی؛ هرچند میل نداشتی و داوران تو را به پاسخگویی مجبور کردند. در اتهاماتی که بر من وارد کردی می گفتمی که من به این قبیل مسائل اعتقاد دارم و آن را به دیگران هم تلقین می کنم. تو بر این حرف ها سوگند هم خورده ای. اگر حرف تو راست باشد دلیل آن است که من به وجود خداوند معتقدم. اما چون پاسخ روشنی نمی دهی، سکوت تو را دلیل صحت و راستی کلام خود تلقی می کنم.

آتئیان! خیال می کنم آنچه گفتم برای اثبات نادرستی ادعای ملتوس و بی گناهی من کافی است و بیش از این نیازی به دفاع نمی بینم؛ ولی باز یادآوری می کنم که گروه بزرگی با من دشمنی دارند و اگر در این دادگاه محکوم شوم، قربانی کینه ها و حسادت ها شده ام.

نسیم احمدی - ملیکا خرسندی



سقراط و احیای تفکر اصیل

* تفکر اصیل:

سقراط را بنیانگذار فلسفه میدانند. به این دلیل که سقراط بود که توانایی عقل انسان را به او شناساند و به انسان نشان داد که با استفاده از این توانایی عقل میتواند به درستی بیندیشد و به حقیقت دست پیدا کند. شیوه‌ی او در احیای تفکر اصیل اینگونه بود: او بایانی استوار و مطمئن انسان را به تأمل در خویشتن دعوت میکرد تا آن‌ها درون خودشان گوهر عقل را کشف کنند و با استفاده از نور عقل که جهان را روشن کرده است آن‌ها هم در تودرخشانی از عقل را درون خود مشاهده کنند که این همان قوه‌ی تعقل است که با استفاده از آن میتوان کرامت‌ها و فضائل اخلاقی و معرفت را به دست آورد.

* در روزگار ما اهمیت فلسفه به خاطر این نکته است که تفکر اصیل و حقیقی ناچاراً در درون فلسفه قرار میگیرد و از مسیری فلسفی میگذرد. یعنی برای پرداختن به تفکر حقیقی و حتی برای مرهایی از تفکر متافیزیکی باید به ناچار از فلسفه استفاده کرد و نمیتوان از مسیری غیر فلسفی عبور کرد.

* برای پرداختن به اخبار و روایات و یا حتی عرفان باید درکی از علم و عقلانیت جدید داشته باشیم.

* به این دلیل که در روزگار ما تمدن متافیزیکی غرب سیطره دارد. تفکر متافیزیکی یونانی گسترش یافته است و این سبب میشود که هر نوع تفکر دیگری نیز از مسیر اندیشیدن به این سنت نظری تاریخی یعنی سنت متافیزیکی یونانی بگذرد.



روش سقراطی و شبهه زندگی امروزی

خصلت اصلی هنر سقراط آن است که به ظاهر نمی خواهد کسی را تعلیم دهد. برعکس چنینی وانمود می کند که مایل است از مخاطب چیز بیاموزد پس به جای آنکه مثل آقا معلم های قدیمی درس بدهد، به گفت و شنود می پردازد. روش او به ویژه در ابتدای گفت وگوف این بود که فقط سوال کند، انگار که هیچ نمی داند. درحین بحث معمولا مخالفان خود را در وضعیتی قرار می داد که ضعف استدلال خود را می دیدند، و سر انجام ناچار می شدند درست و نادرست را ازهم تمییز دهند.

روش سقراطی یعنی روشی که پرسش را محور تعلیم و تعلم قرار دهد و این روش نه تنها این روش با مرگ او از میان نرفت بلکه تا همین امروز جذابیت و طراوت خود را برای فلاسفه و متفکران حفظ کرده است. فلسفه آموزش و پرورش در عصر ما یکی از شاخه های فلسفه است که از توسعه و ترویج روش سقراطی به عنوان یک الگوی موفق در تدریس و پرورش تفکر انتقادی در دانش آموزان و دانشجویان استفاده می کند.

روش سقراطی از پرسش برای بررسی ارزشها اصول و باورها ی دانش آموزان و دانشجویان استفاده می کند. به واسطه پرسش کردن است که طرفین گفت وگو و باورهای خود را که مسیر زندگی شان به آن وابسته است معین و شپش تعریف می کنند. روش سقراطی با پیروی از خود سقراط، همچنان بر تربیت اخلاقی دانش آموزان تمرکز دارد، بر اینکه فرد چگونه باید زندگی کند و چگونه زندگی خود را باز اندیشی کند، چرا که به نظر سقراط زندگی باز اندیشی نشده ارزش زیستن ندارد.

کلاس درس ایده آل در روش سقراطی ، کلاسی است که "مولد نارضایتی" است آن هم نارضایتی که خود مولد است.

در گفت و گوهای سقراطی تنش های واقعی میان گفت وگو کنندگان ایجاد می شد، آنقدر واقعی که به قیمت جان سقراط تمام شد. روش سقراطی بهترین راه برای نشان دادن پیچیدگی، دشواری و عدم قطعیت در دستیابی به به حقایق این جهان است. به قول برتراند راسل "اولین دشواری اشراف پیدا کردن بر این نکته است که مسایل دشوار هستند" و روش سقراطی ما را به این منظور می رساند. در واقع قرار نیست حتما به نتیجه ای غیرقابل پیش بینی یا متفاوت برسیم،



بلکه بناست پیچیدگی ساختار ذهن و عدم قطعیت عناصری را در یابیم که باورهای به خیال ما بدیهی مان را می سازند.

معلم در روش سقراطی قرار نیست دانای کل باشد یا همواره موضع مخالف را اتخاذ کند تا بحث پیش برود. پاسخ همه پرسش ها در جیب معلم سقراطی نیست و یا حتی نمی خواهد دانش آموزان یا دانش آموزان را محک بزند. معلم سقراطی یک مشارکت کننده است که هر لحظه آمادگی آموختن چیزی را دارد. یک معلم سقراطی اسم همه ی دانش آموزان را میداند و از بقیه هم میخواهد اسامی یکدیگر را بدانند. از آنها می خواهد در بحث مشارکت فعال داشته

باشند. خوب گوش کنند و با یک بار نظر دادن خود را از گفت و گو بر کنار ندانند. مراقبت می کند که دانش آموزان تمرکز خود را بر بحث و اصول بحث حفظ کنند. معلم سقراطی مشکلی با ایجاد سکوت در کلاس ندارد. سوال را طرح می کند و برای پاسخ صبر میکند. سکوت نوعی اضطراب مفید در کلاس تولید می کند. معلم سقراطی روش هایی برای ایجاد احساس "نارضایتی مولد" در دانش آموزان می یابد. معلم سقراطی همواره آماده آموختن است و ترسی ندارد که بگوید پاسخ مسئله ای را نمی دانم. معلم سقراطی کوتاه سخن می گوید و از سخنرانی های طولانی پرهیز می کند. معلم سقراطی عنایت خاصی به نظراتی که موافق قول رایج در جامعه یا رسانه هاست و یا از پیش پذیرفته شده است نشان نمی دهد. معلم سقراطی همواره آمادگی این را دارد که در کلاس با هر تعداد مشارکت کننده، با تقسیم افراد به گروه های کوچکتر، روش تدریس خود را استمرار ببخشد.

گردآورنده: سمانه سخا



بررسی شباهت های روش سقراط در تعلیم با روش انبیا

النگاس

النگاس در تاریخ فلسفه هم به همین نام معروف شده است. النگاس شیوه ای است که در آن طرح پرسش های خاص و حکیمانه معرفت از ذهن و ضمیر مخاطب بیرون کشیده می شود. یا به تعبیر سقراط معرفت در ذهن مخاطب زیانده می شود.

روش دیالیتیک

دیالیتیک یا جدل احسن فقط بخشی از روش سقراط را تشکیل می دهد. چون در دیالیتیک طرفین دیدگاه مخالف هم دارند. در حالی که در برخی گفتگوهای سقراط، مخاطب نظر مخالف، فقط درصدد آموختن است اما با شیوه خاص النگاس سقراط عام تر از دیالیتیک (جدل احسن) است. دیالیتیک در نزد سقراط گاهی عنوان روش است. گاهی عنوان نوعی معرفت. در دیالیتیک سقراط ماهیت حقیقی و ذاتیات اصلی امور و موضوعاتی مورد پژوهش واقع می شود که در راستای سعادت و کمال انسان مفید و اثربخش هستند. این موضوعات گاهی اخلاقی هستند از قبیل؛ عدالت، شجاعت، عفت، گاهی در قلمرو دین هستند مانند؛ دینداری، خداباوری، معادباوری و خلوص نفس و... سقراط از پرداختن به ماهیت اشیا و سایر اموری که در راستای سعادت انسان تأثیر مستقیم و بارز ندارند شدیداً پرهیز می کرد. همچنین به موضوعاتی که قابل معزرفت یقینی نیستند، هرگز نمی پرداخت. بنابراین مخالف بسیاری از مسائل مطرح شده در فلسفه پیش از خود مانند؛ ماده المواد عالم، اصالت یا اعتباریت حرکت و... بود و همچنین بسیاری از مسائل مطرح شده در فلسفه بعد از سقراط هم با اهداف و اندیشه های سقراط هماهنگی و همخوانی ندارند. از جمله مباحث حرکت، قوه و فعل، مقولات و... از جمله ارکان دیالیتیک به بوته نقد و آزمون گذاشتن یک تعریف یا یک باور در فرآیند گفتگو در نزد صاحب نظران است. اگر ارائه دهنده تعریف یا نظریه توانست از عهده پاسخگویی به همه نقدها برآید، آنوقت می تواند مدعی موجه و مقبول باور و تعریف خودش باشد. طبق این رکن اساسی دیالیتیک، بسیاری از نظرات فلسفی ارائه شده در غرب و شرق در حد فرضیه فلسفی هستند نه حقیقت فلسفی. بنابراین روش سقراط معادل جدل گرفتن و جدل را تعریف به استدلالی کردن که هدف آن صرفاً غلبه بر مخالف است و از مقدمات مقبول و مشهور استفاده می کند، اشتباه محض است.



از طرف دیگر پرسشی مطرح کردن مطالب، یکی از اسلوب های رایج قرآن کریم است به گونه ای که غالب بر ۶۰۰ جمله پرسشی در قرآن کریم یافت می شود. خاصیت اصلی و مشترک پرسش های قرآنی به تفکر واداشتن مخاطب است. همچنین گفتگوهای متعددی در قالب جدل احسن در قرآن کریم آمده است. چنانکه شیوه پیشوایان دین هم در موارد متعددی گفت وگو بوده است. چه در قالب احتجاج و مناظره و چه در قالب پرسش و پاسخ و بیرون کشیدن حقایق از عقل فطری مخاطب. علاوه بر این که در احادیث توجه ویژه ای به پرسش، مذاکره العلم، گفتگو، جدل احسن، برهان و حکمت شده است. هنگامی که گفتگوهای مطرح شده در کتاب و سنت را با گفتگوهای سقراط بررسی تطبیقی می کنیم، شباهت و قرابت زیادی بین آنها می بینیم. به اضافه اینکه پرسشی مطرح کردن مطالب بوسیله قرآن کریم یادآور روش سقراطی و در راستای آن است. نتیجه اینکه شیوه سقراط چه در قالب سؤال و جواب (النگاس) و چه در قالب دیالکتیک غالباً با شیوه انبیاء و معصومین (ع) مشابهت دارد. به ویژه هنگامی که مخاطب های گفت وگوهای معصومین (ع) با مخاطب های سقراط مشابهت دارند.

گردآورنده: هانیه شیخ سامانی



کاربرد نظریات و خطابه های ارسطو در جامعه های امروزه:

پس از گذشت بیش از ۲۰۰۰ سال سقراط از بزرگترین اندیشمندان جهان شناخته می شود. برهیچ کس پوشیده نیست که او بنیانگذار فلسفه سیاسی به معنی مدون آن است. این متفکر هرچند خود ننوشت، اما گفته های ماندگار وی، توسط شاگردش افلاطون جمع آوری شد و پس از مرگش به نشر رسید. مناظرات سقراط که توسط افلاطون جمع آوری شده، گویای نیرومندی این اندیشمند بزرگ تاریخ باستان می باشد. برخی از زوایای افکار سقراط حتی در غنا و پویایی دموکراسی امروز نیز کارآمد و ضروری می نماید.

فضیلت گرایی: یکی از باورهای اصلی سقراط فضیلت گرایی است. از دیدگاه سقراط فضیلت وابسته به دانش و توانایی علمی یک فرد است. فضیلت با برداشتی که سقراط مطرح می کند، یک امری انتسابی و غیر ارثی است، درحالیکه در گذشته های قبل از سقراط، بسیاری از شاخص های فضیلت انتسابی نه، بلکه انتسابی پنداشته می شد. یعنی ممکن بود فردی در درون خانواده فاضلی به دنیا می آمد و بدیهی بود که او نیز به دلیل جایگاه خانوادگی، ارثی، خونی و نزاری از فضیلت برخوردار می شد. در صورتیکه فرد بیرون از چنین خانواده ای متولد می شد، پیوند زدن فضیلت به او امری محال و باورنکردنی بود. اما سقراط چنین نگاهی به فضیلت را نصحیح می کند و آن را امری عام و مربوط به نوع انسان می داند. این خود پیشرفتی در جهت اشاعه فضیلت و گامی برای رفع تبعیض به شمار می رفت.

نخصص گرایی: یکی دیگر از باورهای سقراط نخصص گرایی است. نخصص گرایی همان چیزی است که با هدف طرح این مطلب بیشتر همخوانی دارد. نخصص گرایی به معنی کسب مهارت و توانایی های لازم برای احراز یک مقام، موقعیت و یا پست سیاسی و یا غیر سیاسی است. ویژگی که همواره یک حلقه مفقوده در جامعه افغانستان بوده است. امروزه این اندیشه برای نیل جوامع به سمت توسعه و پیشرفت به یک شاخص جهانی و غیر قابل اغماض تبدیل شده است. تحولات زیادی در سازمانهای دولتی و غیر دولتی در جوامع مختلف اتفاق افتاده است که هرکدام به گونه ای طرحی برای پوشش دادن به این ایده سقراط است. شایسته سالاری امری حیاتی برای زمانه ای است که همه چیز و همه حرفه ها تخصصی شده و هر حوزه مدیران و برنامه ریزان خود را اقتضا می کند. بروکراسی که بنیانگذار آن ماکس وبر است با آن یال و کوپال ع



ظیمش، دستگاهی است که برای ایجاد شفافیت در اداره و جهت دهی افراد بر اساس تخصص عمل می کند. رشد فرهنگ سیاسی سبب آگاهی از حقوق و امتیازات شهروندان شده و برای آنان خطوط قرمز را ترسیم می کند. طبیعی است که وقتی مردم، دولت را خادم خود بدانند با زمانی که آنان دولت را حاکم بدانند، تفاوت دارد. برای همین نگرش مردم نسبت به خود و حکومت با رشد و توسعه فرهنگ سیاسی افزایش یافته و خواهان اجرای عدالت در مورد خودشان هستند.

نیروی انسانی یکی از مهم ترین سرمایه های ملی در هر کشور تلقی می شود. امروزه نقش نیروی انسانی ماهر و کارآگاه در توسعه جوامع بسیار برجسته است. تنها کشورهای که به اهمیت نیروی انسانی خود به خوبی پی برده و در راستای تربیه آن برنامه های لازم را اتخاذ کرده اند، شاهد شکوفایی و رونق اقتصادی و سیاسی بوده اند. اندونیزی امروز، حاصل سرمایه گذاری های عظیم چندین ساله در حوزه نیروی انسانی است، ورنه این کشور به لحاظ دارا بودن منابع زمینی و مواد خام استراتژیک ظرفیت چنان پیشرفت را هرگز نداشت. در کشورما نیز این امر یکی از ضروریات و اولویت های نظام موجود است. بدون تردید تا متخصصان بومی و متعهد افغانی برای اداره بخش های مختلف نداشته باشیم، توقع هر گونه دیگر دیسی در این کشور امری محال و نوفیق ناپذیر است. پس بر برنامه ریزان ماست که براین محور توجه جدی مبذول دارند. هرچند در سالهای اخیر پیشرفتهایی در راستای پرورش نیروی انسانی ماهر و کارآزموده صورت گرفته است، تعداد زیادی از دانشجویان برای فراگیری علوم و فنون روز، به کشورهای دیگر اعزام شده اند.

نشویق مردم به احترام قانون

هرچند که حکمت سقراط حکمت اخلاق و تهذیب روان است که از مسائل فردی است ولی سقراط در ضمن توجه بمسائل اجتماعی داشته که از اهم مطالب برای او محسوب شده است. در یونان قدیم مسائل مذهبی و اجتماعی از هم مجزا بودند بدین معنی که مذهب دارای قلمروی جداگانه و آداب و رسوم و مقررات اجتماعی قلمرو مستقلی داشته است. همچنانکه امروز هم در اروپا به همین شکل است. قانون یکی از مسائل اجتماعی بوده است از نظر سقراط بسیار محترم بوده است. قوانین اجتماعی از احکام مذهبی مجزا و وضع قوانین از اختیارات اهالی بوده است که واجد حقوق بلد بوده اند.



همانقدر که وضع قوانین و تناسب آنها با محیط اهمیت دارد احترام و اجرای آنها هم مورد توجه است چه بسیار قوانین وجود دارند که هیچگاه مورد عمل پیدا نمیکند زیرا یا متناسب محیط و نیازهای اجتماعی نیست یا اینکه اجرای آنها بلحاظ نقص و معایب سازمان اجتماعی باشکال برخورد میکند. یک مورد دیگری هم هست که بنای قانون را ازین سست و متزلزل میکند و آنوقتی است که قانون بازیچه شود و احترام آن از بین برود و امری که ضامن امنیت اجتماعی بوده دستخوش هوی و هوس و بالاخره گرفتار ضعف و فتور شود.

احترام به قانون و محترم داشتن این احترام از نظر سقراط مهم و در خطابه دفاعیه او مشهود است. با اینکه یکی از پیروان او به نام اقریطون موجبات فرار او را از زندان فراهم کرد مع الوصف ن بدین امر ندارد و با بردباری غیرقابل وصفی جام شوکران را نوشید و با استقبال مرگ شتافت.

شاید عده ای خودداری سقراط را از فرار خیلی ساده تلقی کنند یا اینکه امتناع او را ناشی از لجاجت یا اشتباه بداند ولی چنین نیست مردان بزرگ باید سرمشق نعالم خود باشند و لازمه رهبری فداکاری و شهامت است. آیا جز تسلیم شدن بمرگ و خودداری از فرار سقراط میتواندست بطریق دیگر رعایت احترام قانون را به مردم نعالم دهد؟

اگر بنا باشد یک یا چند نفر قانون را آلت قرار دهند، یعنی هر موقع که منافع آنها اقتضا داشته باشد از زیر بار قانون فرار نمایند یا هر وقت لازم می بیند قانون را بشکلهای مختلف درآورده و طبق منافع خود تفسیر نمایند یا اینکه قبل از محاکمه و قضاوت و اعمال نظر بیطرفانه دشمنان یا مخالفین را مجازات نمایند دیگر قانون مفهومی ندارد و پایگاهی در مرجع نظلمات برای مردم پیدا نمیشود بعقیده ما اگر قانون بد و مضر خوب اجرا شود بهتر است از آنکه قانون خوب و مفیدی آلت قرار گیرد و در جهت منافع مجریان این دست و آن دست افتد. زیرا در این صورت مردم امیدوارند که قانون همانطور که هست و همانطور که خواسته شد اجرا خواهد شد و راهی که نشان داده شده مورد خطر دزدان قانون نیست.

نکته، دیگری که از خطابه دفاعیه سقراط دیده میشود همانا اصلاح جامعه و مبارزه با فساد از طریق صحیح است. مبارزه از طریق کشت کشتار افراد دفع فساد نمیکند و آرامش واقعی با نابودی افراد ایجاد نمیشود. سقراط محکوم باعدام شد ولی پیروان سقراط دست از نعالم و تبلیغات خود برنداشته و سرانجام



مردم آن حق به جانب او دادند و دشمنان او را در محکمه افکار محکوم کردند.

باری معلوم نیست که نابودی یک فرد مؤثر در سایر عوامل اجتماعی باشد بلکه برعکس آثار شوم و عکس العمل‌های ناهنجار دارد و چه بسا اوقات اعدام یا زجر و شکنجه فرد مورد احترام محرک احساسات و دشمنی مردم خواهد شد و مسببین عمل را بیشتر مغرض جلوه خواهد داد و در نظر خرد و کلان عامی و غیرعامی مفتضح خواهد بود که پایان کار برای عاملین امر خوش‌آیند نخواهد بود. باری پس از آنکه حکم اعدام سقراط صادر شد حکیم یونانی چنین گفت:

«پس ای کسانیکه مرا محکوم نموده اینک آنچه بشما روی میدهد پیشگویی میکنم زیرا که چون مرگ نزدیک میگردد بهتر میتوان پیشگویی نمود پس شما را آگاه می‌سازم که چون من بمیرم کیفر شما بزودی خواهد رسید و آن بخدا تلخ‌تر خواهد بود از شربت مرگی که بمن می‌چشایید. مرا میرانید تا از بازپرسی که در کار شما میشود رهائی یابید، اما بدانید که عکس آنچه مقصود دارید حاصل خواهد شد و بجای من که یک تن بیش نیستم گروهی بسرزنش شما برخوانند خاست تا کنون من جلوگیر ایشان بودم شما نمیدانستید، اما پس از آنکه من مردم آنها چون جوان‌نرند بر شما نکته‌گیری و مزا حمت بیشتر خواهند کرد چه اگر گمان کرده اید که باید مردم را بکشید تا کسی شما را از جهت بدکاری سرزنش نکند باشتباه افتاده‌اید این شیوه برای رهائی از دست ملامتگزنه شایسته و نه سودمند است و راه ساده‌تر و پسندیده‌تر آنست که بجای بستن دهانها و بریدن زبانها خود را براستی نیکو نمائید و در راه راست قدم نهید. این بود آنچه به محکوم کننده خود می‌خواستم بگویم و از ایشان درمیگذرم.»

گردآوری: سارا رستم شیرازی



برخی از مغالطه های رایج در فلسفه

هیا هو: تکرار و فرافکنی بجای استدلال. مثال: "آزادی حق همه است."

نقل: نقل قول به شکلی که مفهوم عوض شود.

تغییر موضع: اتفاقاً من هم همین را می گویم.

مثال: سوتی کسی که گفت: "مرحوم بروجردی دامه برکاته , البته برکات آثار ایشان".

مردم: "همه مردم همین را می گویند" بجای استدلال.

مسموم کردن چاه: "فقط احمق ها با این حرف مخالفند" بجای استدلال.

پهلوان پنبه: ضعیف جلوه دادن استدلال طرف مخالف.

میانه روی: "فلانی می گوید ۲۰ تومان طلبکار است اما بدهکار می گوید ۱۰ تومان. پس حقش ۱۵ تومان است".

ایهام: از طریق الفاظ. "عفو, لازم نیست اعدامش کنید". "عفو لازم نیست , اعدامش کنید!".

تامین: مصون ماندن از نقد از طریق مبهم سخن گفتن. مثل سخنان رمال ها: "اتفاقی در پیش داری".

سنگ: انکار بجای استدلال. "تمام حرفهایت مزخرف است"

ذوالحدین: ترتیب دادن استدلال مغلوطنی با دو حد. "یا با مایید یا با تروریست ها!"

عنایت خاص: پزشک می گوید "در همه مشاغل دزدی می شود جز پزشکی".



قیاس مطرود: حذف کردن مقدمه استدلال بخاطر وضوح بطلان آن. مثال: "فلانی شبها در کوچه راه می رود ,پس دزد است" . مقدمه حذف شده: "هرکس شب در کوچه راه برود دزد است."

اعتراض مبتذل: دلیل ناموجه آوردن. مثال: " چرا نماز نمی خوانی؟- چون در این صورت باید لاک ناخن هایم را پاک کنم!"

بچه مدرسه: بدیهی جلوه دادن بجای استدلال. " هر بچه مدرسه ای می داند."

انسان: خوبی فردی را دلیل بر درستی نظرش گرفتن و برعکس. " فلانی شجاع است پس نظریات سیاسی اش هم درست است."

ژنتیک: با بیان معایب اولین گوینده نظری، نظریه را رد کردن. "اولین کسی که گفت قطار ها باید سر وقت حرکت کنند موسولینی بود, پس این نظر غلط است."

کور کردن با علم: گیج کردن مخاطب با بیان کلمات ثقیل علمی بجای استدلال. مثال: " حب الذات مفطور و از جلیات و منتج به صیانت الذات است."

برتری قدرت: الحق لمن غلب. وقتی چرچیل گفت: " پاپ هم فلان نظر را دارد ", استالین برای رد آن گفت " پاپ چند لشکر نیرو دارد؟"

توسل به مرجع کاذب: مثال: " نظریات سیاسی فلانی درست است چون او پزشک متخصصی است."

تدقیق خطا: استفاده از کمیت در مواردی که قابل اندازه گیری نیست. " ۹۳ درصد احتمال می دهم که فلانی فردا بیاید."

توسل به اکثریت: " فلان حرف درست است چون اکثریت مردم می گویند. " دموکراسی؟



قدیمی بودن: سنت گراها: " هر چیزی قدیمی اش بهتر است. " . مارکسیست ها: " هر چیزی جدیدش بهتر است. "

عدول از تعریف: کلمه ای را با معنایی بیان کردن و بعد که به مشکل خورد معنا را عوض کردن. "آزادی حق همه است- پس مجرم های زندانی چه؟- منظورم آزادی قانونی بود. "

ارزیابی یکطرفه: برای رد چیزی فقط زیان هایش را بیان کردن و بر عکس. مثال: " فلان ریس جمهور هیچ کار مثبتی انجام نداده است "

هرس مصداقی: استفاده از معنای غیر رایج یک کلمه. " قرار بود بعد از ظهر بیایم , خوب الان هم که شب شده, باز هم بعد از ظهر است! "

تکیه کلام: تغییر دادن لحن کلام. هیتلر چون قبل از قدرت قول داده بود که خون از دماغ کسی نیاید, بعد از رسیدن به قدرت گفت " طوری آنها را بکشید که خون از دماغشان نیاید! "

طرد شقوق دیگر: برای اثبات چیزی سایر چیزها را رد کردن. " آمریکا کشور خوبی است چون دشمنانش کمونیست های کافر هستند. "

برهان را عهده ی مخالف گذاشتن: " اینجا وسط زمین است اگر قبول نداری متر کن! "

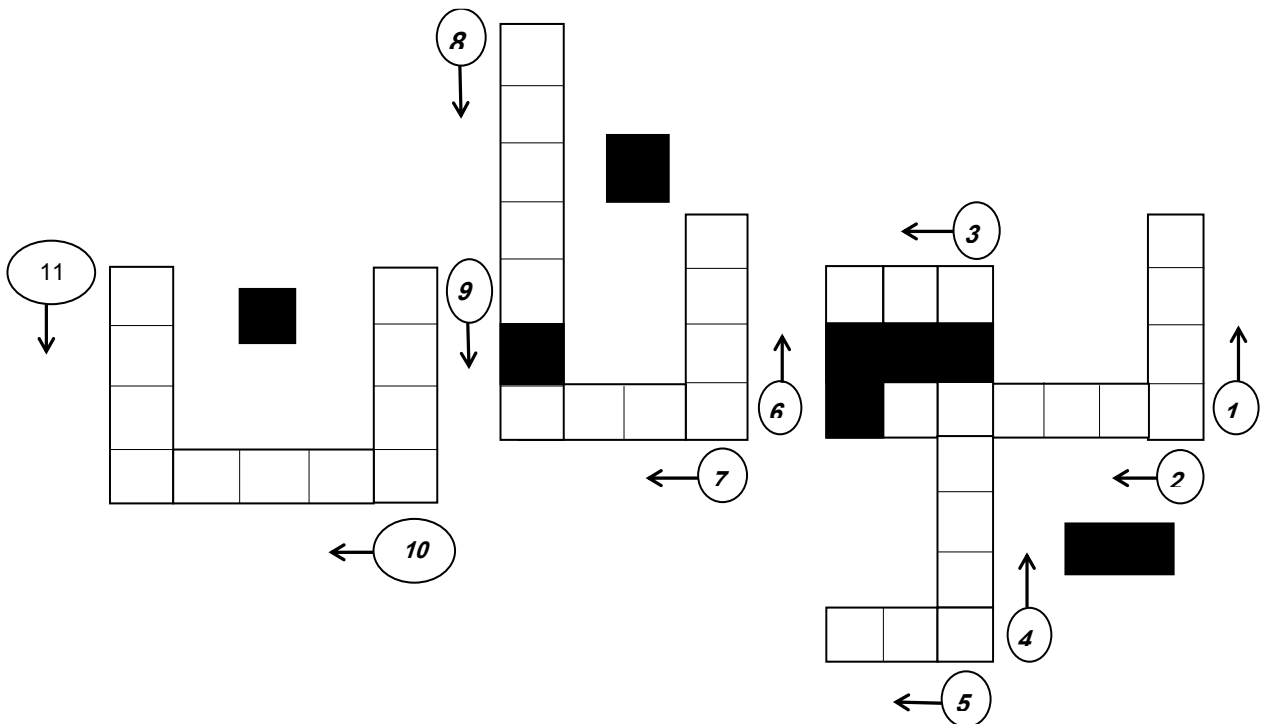
خودت هم: بجای تصحیح خطا در استدلال خطای دیگری را پیش کشیدن. " چرا سر کار خوابیدی؟ - خودت هم یکبار خوابیده بودی "

بر انگیزتن احساسات: استفاده از عبارات احساسی بجای استدلال. " برای تشویق به جنگ بجای استدلال در مورد ضرورت آن معمولاً حماسه سرایی می شود. "

جمع آوری: نگار فلاح

جدول

- ۱- سقراط می خواست بداند که چرا به وجود آمده و چگونه از بین می رود.
- ۲- روش سوفسطائیان که حق را باطل و باطل را حق جلوه می داد.
- ۳- تنها دانا ی هستی از نظر سقراط
- ۴- چه کسی در باب موضوعات روش پرسش و پاسخ را در پیش گرفت ؟
- ۵- هنگامی که گفتگوهای مطرح شده در کتاب و را با گفتگوهای سقراط تطبیق می دهیم به قرابت شیوه ی او با انبیا پی می بریم
- ۶- خاصیت کلی و مشترک پرسش های سقراط و پرسش های قرانی به وا داشتن مخاطب است.
- ۷- سقراط بیان کرد با استفاده از تفکر و می توان کرامت ها و فایل اخلاقی و معرفت را به دست آورد.
- ۸- یکی از متهم کننده گان سقراط که خود شاعر و هوادار شاعران بود.
- ۹- نام عبادتگاه مخصوص سقراط
- ۱۰- سرزمین مهد تفکر فلسفی
- ۱۱- پرسشی مطرح کردن مطلب یکی از اسلوب های رایج در آن کتاب است به گونه ای که غالب بر ۶۰ جمله پرسشی در آن یافت می شود.





سخن آخر

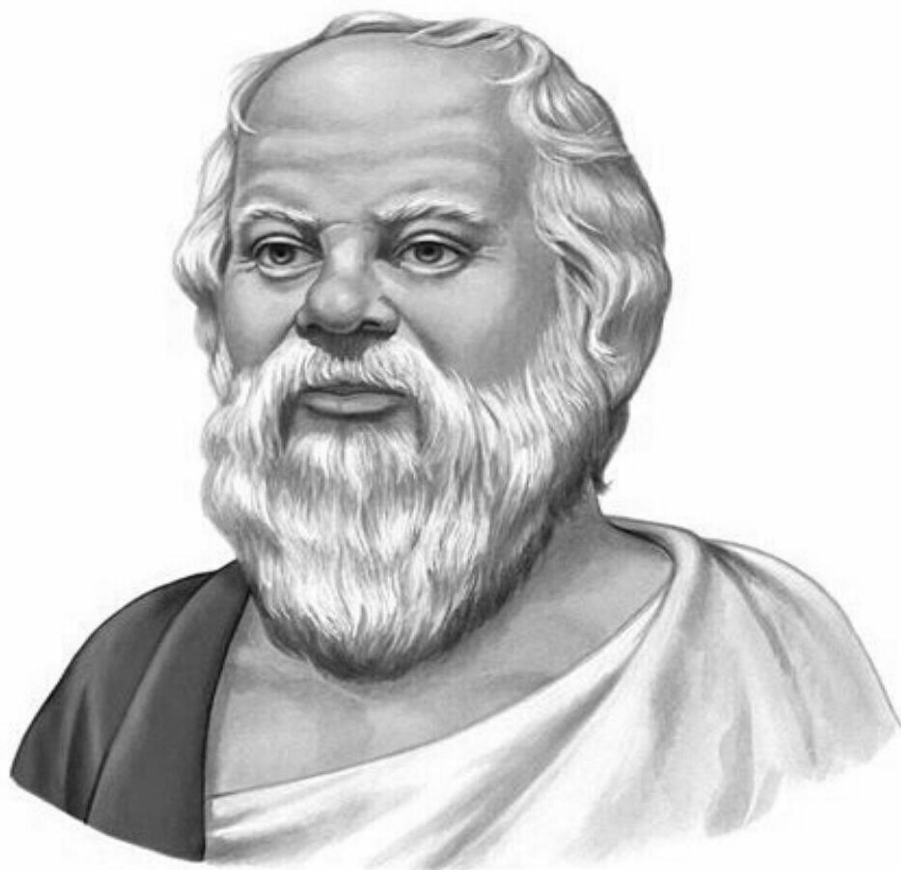
مجموعه پیش رو تلاشی است برای آشنایی بیشتر دانش آموزان همه رشته ها با مبانی و اشخاص تاثیرگذار در علم فلسفه، که زیر نظر سرکار خانم ایندیریان گردآوری و تنظیم شده است.

بدیهی است که هر اثری نقاط ضعفی دارد که امید است در شماره های بعدی و با کمک شما عزیزان کاهش و بهبود یابد.

امیدواریم این اثر مورد توجه و علاقه خوانندگان واقع شده باشد.

منظر نظرات و پیشنهادتان هستیم.

دانش آموزان کلاس سوم انانی



*سقراط

سقراط در اواخر سال ۴۷۰ و یا اوایل ۴۶۹ پیش از میلاد در شهر آتن به دنیا آمد. مادر او ماما و پدرش سنگ تراش بود.

در آغاز جوانی حرفه پدر را دنبال کرد ولی خیلی زود از آن دست کشید و در زندگی فقر و قناعت پیشه کرد و در پی تحصیل علم رفت، تحصیلات او نزد استاد خاصی صورت نگرفت بلکه بیشتر از راه مطالعه در آثار گذشتگان بود. سقراط زن و سه فرزند داشت وزن او گزانتیپ، نمونه یک زن بدخلق و نا مهربان بود.

سقراط شهر آتن را به قصد شرکت در جنگ های معروف به پلوپونزی ترک کرد و در این جنگ ها از خود رشادت های فراوان نشان داد. او شاگردان و طرفداران زیادی داشت اما بزرگترین شاگرد وی افلاطون بود که در تاریخ فلسفه تأثیری به سزا از خود بجا نهاد. سر انجام سقراط در سال ۳۹۹ پیش از میلاد در سن هفتاد سالگی از طرف برخی متنفذان آتنی محاکمه و محکوم به مرگ شد.